روزنه

زنان استراحت کنند تا مردان رئیس‌جمهور شوند

● **شرق:** سیدرضا اکرمی معتقد است زنان باید به استراحت بپردازند و ریاست‌جمهوری را به مردان بسپارند. این عضو جامعه روحانیت مبارز، درباره نامزدی زنان در انتخابات ریاست‌جمهوری گفته است: زنان در بخش آموزش‌وپرورش، آموزش عالی و پزشکی که زمینه بیشتری دارد، فعالیت کنند و خیلی برای این موضوع وقت نگذارند؛ چون تجربه نهادهای نظارتی نشان می‌دهد داوطلبان زن را نمی‌پذیرند. او در پاسخ به اینکه این ذهنیت میان تدوین‌کنندگان قانون اساسی هم وجود داشت؟ اظهار کرد: اوایل انقلاب تمام فکر و ذکر ما جنگ بود و خیلی به این مسائل توجه نمی‌شد، اما بعد از جنگ به‌طور طبیعی زنان بیشتر خود را واجد شرایط سیاسی، مذهبی و مدیریتی می‌دیدند و این موضوع نمود بیشتری پیدا کرد. ما هم نسبت به کارنامه برخی مردان خیلی سؤال و حرف داریم، ولی بهتر است زنان در این بخش استراحت کنند و راحت زندگی کنند. اظهارنظرهایی از این دست برای محدودکردن تفسیر کلمه رجل سیاسی به مردان مسبوق به سابقه است و چندی پیش احمد خاتمی که به‌تازگی به عضویت فقهای شورای نگهبان درآمده، گفته بود: قانون اساسی تصریح دارد که کاندیداهای ریاست‌جمهوری از رجال باشند و مفهوم رجال هم روشن است. خاتمی اضافه کرد: بنابراین ما در این عرصه تسلیم قانون هستیم و قانون هر نظری بدهد، به آن عمل خواهیم کرد. صالح نیکبخت، حقوق‌دان، در واکنش به سخنان خاتمی معتقد است: تفسیر خاتمی از این اصل قانون اساسی مبنی‌بر اینکه رئیس‌جمهوری باید رجل سیاسی با تعبیر جنسیت آن باشد، موضوع تازه‌ای نیست. در ۴۱ سال گذشته پس از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، معمولا تفسیر کلمه رجال مورد مناقشه جدی حقوق‌دانان قرار گرفته است. از طرف دیگر، حقوق‌دانان اعم از اینکه مکلا باشند یا معمم، همگی بحث «الفاظ» را در حقوق و فقه می‌خوانند و هنگامی که معنای لفظی مورد مناقشه قرار می‌گیرد، برای تفسیر آن به شأن نزول و همچنین سابقه آن در ادبیات حقوقی مراجعه می‌کنند.

ادامه در صفحه ۳

خبر

واکنش سردار کوثری به بحث ریاست‌جمهوری نظامیان:

مگر نظامی‌ها چه کار کرده‌اند که مردم را می‌ترسانیم؟

● **خبرآنلاین:** سردار اسماعیل کوثری، سردار سپاه و نماینده سابق مجلس، در واکنش به طرح بحث رئیس‌جمهوری نظامی گفت: من نمی‌دانم چرا بعضی‌ها می‌خواهند جنگ روانی راه بیندازند و بگویند نظامی! منظور آنها بچه‌های سپاه است. بچه‌های سپاه قبل از اینکه به سپاه بیایند، سیاسی بودند و مبارزه می‌کردند، برای همین براساس تکلیف الهی که حضرت امام فرمودند جنگ در اولویت است، خیلی از این بچه‌ها دانشگاه‌های خود را رها کردند و لباس سپاه به تن کردند تا پای انقلاب و دشمنی که تجاوز کرده بود، بایستند. مگر آنها گناه کردند که در سخت‌ترین شرایط مسئولیت پذیرفتند؟ الان آن سیاسیونی که ۴۰ سال مسئولیت بر عهده گرفتند، چه کار کردند؟ ما باید اینها را با هم مقایسه کنیم، نه اینکه فقط مردم را بترسانیم و از واژه نظامی استفاده کنیم. مگر نظامی‌ها چه کار کرده اند؟ نظامی‌ها از جان خودشان گذشتند و دشمن را از خاک خودشان بیرون کردند و اجازه ندادند یک وجب از خاک کشورشان در دست دشمن باقی بماند، آنها با حداقلِ حداقل آمدند و همین الان هم در کارهای عمرانی و معیشتی جلودار هستند، آنها با کمترین امکانات به دورترین نقاط می‌روند و کار می‌کنند. ما باید سابقه اینها را ببینیم. فرمانده کل سپاه که آقای محسن رضایی بود قبل از انقلاب دانشجوی دانشگاه علم و صنعت بود و حتی اگر بقیه برادران را هم حساب کنید، باید ببینید که از نظر سواد نسبت به آقایانی که خودشان را سیاسی می‌دانند، کدامشان باسوادتر هستند. ما همه با هم برادر هستیم و باید کار را پیش ببریم، باید طوری کار را پیش ببریم که نتیجه آن برای مردم و پیشرفت کشور باشد. این مسائل، مسائل انحرافی است که می‌گویند مثلا نظامی‌ها فلان‌طور هستند، چون آنها ترس از این دارند که نظامی‌ها با فداکاری‌هایشان بین مردم محبوب‌تر شوند، اینها از این می‌ترسند که نظامی‌ها مسئولیت بگیرند و کار را دنبال کنند و مقابل دشمن محکم‌تر بایستند. متأسفانه آنها این موضوع را بر این اساس مطرح می‌کنند اینکه بچه‌های سپاه یا بسیج قبل از اینکه وارد این موضوع شوند سیاسی بودند، اما قانون این را می‌گوید که نظامی‌ها(چه سپاه و چه ارتش) در گروه یا حزب یا جریان سیاسی که برای تعداد محدودی است، وارد نشوند و منافع آنها را دنبال نکنند ولی در عالم سیاست و کلان نظام اصلا مشکلی نیست که ورود کنند.

بررسی زندگی اصغر وصالی و گروه دستمال‌سرخ‌ها در گفت‌وگو با همسرش

حکم دستگیری وصالی پس از شهادتش به کردستان رسید

وصالی برای متهم‌نشدن به تک‌روی دستمال سرخ به گردنش نمی‌بست

امیرحسین جعفری: اصغر وصالی فرمانده دسته دستمال‌سرخ‌ها، پس از سال‌ها در فیلم «چ» بود که دوباره به جامعه ایران معرفی و نقش پررنگش در وقایع کردستان که از او یک قهرمان ساخته بود، این‌بار در سینما بازآفرینی شد؛ جوانی مبارز و انقلابی که در میان گفت‌وگوهای هم‌بندی‌هایش در زندان‌های زمان شاه از هر طیف تعریف‌های زیادی از او شنیده می‌شود. اصغر شجاع بود، اصغر مؤمن بود، فعال بود و تعریف‌هایی از این قبیل که او را فارغ از دسته‌بندی‌های سیاسی داخل زندان می‌دانستند. نام کاملش اصغر وصالی طهرانی‌فرد است که در سال ۱۳۲۹ در جنوب تهران متولد شده و مبارزات خود علیه شاه را در اوج جوانی آغاز کرده است، پدرش اهل ورزش باستانی و به حسن چرخی معروف بود و اصغر نیز با این فضاها بیگانه نبود، به زورخانه کریم سیاه می‌رفت و برای خودش پهلوانی شده بود. آشناهایش می‌گویند زمانی که هنوز سازمان مجاهدین خلق دچار التقاط نشده بود، عضو آن شد و ایران را به مقصد فلسطین برای آموزش‌های چریکی ترک کرد. وقتی به ایران بازگشت، به خاطر شرایط و اهدافش زندگی مخفی را برگزید؛ اما ساواک بعد از مدتی مخفیگاهش را یافت و به اعدام محکوم شد که با یک درجه تخفیف به حبس ابد و نهایتا با ۱۲ سال حکم راهی زندان قصر شد. با ایمانی که به آرمان‌هایش داشت مقاومت را در مقابل ساواک به التماس ترجیح داد و ساواکی‌ها براثر این مقدار از استقامتش به او اصغرپررو می‌گفتند! او کل دستگاه عریض و طویل امنیتی شاه را با مقاومتش خسته کرده بود. تهرانی شکنجه‌گر معروف ساواک بعدها در اعترافاتش گفت: ما در کمیته مشترک از دست دو نفر خسته شدیم، یکی عزت‌شاهی و یکی هم اصغر وصالی که با وجود شکنجه‌های زیاد از موضع‌شان دست‌بردار نبودند. مثلا من پنجشنبه وصالی را به پنکه سقفی می‌بستم و می‌رفتم، شنبه برمی‌گشتم. روحیه جوانمردی اصغر و شجاعتش حتی در اعدام ساواکی‌هایی که او را به‌شدت شکنجه کرده بودند نیز عیان بود؛ ساواکی که او را به حدی شکنجه کرد که ۲۷ کیلو وزن کم کرده بود و وقتی مجبورش می‌کردند روی دست‌هایش راه برود، استخوان سینه‌اش را شکسته بودند. از جانب عده‌ای روایت شده است که وقتی خلخالی حکم اعدام تهرانی را داد، به اصغر گفت شما او را ببرید و اعدام کنید. اصغر گفت: «من این کار را مردانه نمی‌دانم؛ اینکه کسی را بکشم که دست‌هایش بسته است. یک کلت به من و یک کلت به او بدهید تا مردانه مبارزه کنیم». در زندان با تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین در سال ۵۴ اصغر وصالی نیز مسیر خود را از آنها جدا کرد و گفته می‌شود کارش به درگیری نیز کشیده بود. شهید حاج مهدی عراقی دراین‌باره می‌گوید: «در اوین گاهی بحث می‌شد. یک روز بین وصالی و مسعود رجوی درگیری به وجود آمد که اصغر با سر زد توی صورت رجوی و جلوی آنها ایستاد». وصالی درعین تمام استقامتش در مقابل دشمن شخصیتی شوخ و مهربان داشت. جواد منصوری از هم‌بندی‌هایش می‌گوید وصالی به شوخی بعد از پایان غذا می‌گفت خدایا گرسنگان را سیر کن یا بکش! به نقل از شنیده‌ها او بیش از آنکه یک چریک با روحیه نظامی باشد، فردی اخلاق‌مدار با روحیات خاصی بوده است که سیر وقایع، آن بخش از روحیه ناب او را نادیده گرفته است. او به یارانش بسیار اعتماد داشت و ضمن مشورت با آنها کارهایش را انجام می‌داد و روحیه تک‌روی نداشت. با پیروزی انقلاب به‌دلیل آشنایی‌ای که با زندان داشت، انتظامات زندان قصر را تشکیل داد و با گروهی به‌دنبال نیروهای ساواک رفت. در همان اوایل بود که سپاه پاسداران با ۹ گردان تشکیل شد و اصغر وصالی در تأسیس اطلاعات سپاه نقش مهمی ایفا کرد و در اطلاعات خارجی سپاه نیز حضور داشت؛ اما یک چریک انقلابی ساختار را برنمی‌تابد و رفت در صحنه عملی انقلاب تا اسلحه از دستش نیفتد. تیر ۵۸ با انتشار خبر شورش نیروهای کُرد و سربریدن چند پاسدار، وصالی با دستور ابوشریف به‌عنوان فرمانده عملیات سپاه راهی مریوان شد. وصالی گروهی به نام دستمال‌سرخ‌ها ایجاد کرد و علت انتخاب این اسم بستن دستمال سرخی به دور گردنشان بود که نماد شهادت، برای شناسایی در هنگام جنگ و وسیله‌ای برای بستن زخم و مجروحیت احتمالی بود که به جای باند استفاده کنند. روایت می‌شود با شهادت یکی از اعضای جوان گروه که هنگام شهادت، لباسی سرخ بر تن داشت، هم‌رزمانش به‌عنوان یادبود او، تکه‌هایی از لباس او را بر گردن بستند و عهد کردند که تا گرفتن انتقامش، آن را از خود جدا نکنند و این دستمال‌ها از ساختمان‌های پیشاهنگی یکی از شهرهای آزادشده به دست آمده بود.

وصالی با دو تانک و گروه چریکی‌اش راهی کردستان شد و توانست نیروهای تجزیه‌طلب ضد انقلاب را در سنندج، کامیاران و مریوان و پاوه شکست دهد و پس از آن دولت با فرستادن تیم‌هایی در تلاش برای گفت‌وگو و مذاکره بود. وصالی به ژاندارمری نیز مشکوک بود و می‌گفت آنها اطلاعات نظامی را به ضد انقلاب داده‌اند و ارتش در این زمینه با آنها همکاری کرده است. از طرفی دولت موقت دستور داده بود سپاه تمام مناطق کردستان را تخلیه کند. وصالی اجازه بازگشت به تهران را به چمران نمی‌دهد و به او می‌گوید باید زخمی‌ها را با خود ببرید. چمران که راهی نداشت، اسلحه دست گرفت و تا آزادسازی پاوه در کنار اصغر وصالی ماند که هلی‌کوپتر زخمی‌ها به دست نیروهای کرد در این نبرد منفجر می‌شود. وصالی به همراه دستمال‌سرخ‌ها عملیات‌های فراوانی در مقابله با ضدانقلاب انجام داد. او در همان مبارزه در کردستان با مریم کاظم‌زاده، خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی، ازدواج کرد. اوج کار اصغر وصالی در عملیات پاوه است که در نهایت غائله پاوه نیز با پیام امام به پایان رسید ضد انقلاب‌ها از آن منطقه فرار کردند.

متن پیام امام به این شرح است: «از اطراف ایران، گروه‌های مختلف ارتش و پاسداران و مردم غیرتمند تقاضا کرده‌اند که من دستور بدهم به سوی پاوه رفته و غائله را ختم کنند. من از آنان تشکر می‌کنم و به دولت و ارتش و ژاندارمری اخطار می‌کنم اگر با توپ‌ها و تانک‌ها و قوای مجهز تا ۲۴ ساعت دیگر حرکت به سوی پاوه نشود، من همه را مسئول می‌دانم. من به‌عنوان ریاست کل قوا به رئیس ستاد ارتش دستور می‌دهم که فورا با تجهیز کامل عازم منطقه شوند و به تمام پادگان‌های ارتش و ژاندارمری دستور می‌دهم که -بی‌انتظار دستور دیگر و بدون فوت وقت- با تمام تجهیزات به‌سوی پاوه حرکت کنند و به دولت دستور می‌دهم وسایل حرکت پاسداران را فورا فراهم کنند. تا دستور ثانوی، من مسئول این کشتار وحشیانه را قوای انتظامی می‌دانم و درصورتی‌که تخلف از این دستور نمایند، با آنان عمل انقلابی می‌کنم. مکرر از منطقه اطلاع می‌دهند که دولت و ارتش کاری انجام نداده‌اند. من اگر تا ۲۴ ساعت دیگر عمل مثبت انجام نگیرد، سران ارتش و ژاندارمری را مسئول می‌دانم. والسلام، ۲۴ شهر رمضان ۹۹ ، ۲۷ مرداد ۵۸، روح‌الله الموسوی الخمینی». اختلاف‌سلیقه‌ها در آن زمان باعث می‌شود حکم بازداشت وصالی صادر شود، اما این حکم پس از شهادتش به کردستان می‌رسد. به گفته یکی از هم‌رزمانش، یک روز آمدند برای بازداشت اصغر، یکی از همرزمان اصغر می‌گوید اگر به‌دنبال اصغر وصالی می‌گردید، بروید بهشت‌زهرا دنبالش بگردید، او شهید شده، بروید آنجا دستگیرش کنید. سرانجام اصغر وصالی، در ظهر ۲۹ آبان ۱۳۵۹ هنگام تدارک عملیاتی برای روز عاشورا در تنگه حاجیان از ناحیه سر مورد اصابت گلوله ضدانقلاب قرار گرفت و براثر همین جراحت، در چهلمین روز شهادت برادرش اسماعیل، به شهادت رسید. شهید اصغر وصالی در قطعه ۲۴ بهشت‌زهرای تهران در کنار برادرش و در میان گروه دستمال‌سرخ‌ها به خاک سپرده شد. برای درک بهتر و کسب اطلاعات بیشتر درباره شهید اصغر وصالی و گروه دستمال‌سرخ‌ها، با مریم کاظم‌زاده، همسر اصغر وصالی، گفت‌وگو کردیم که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.

↙ چطور با شهید وصالی آشنا شدید؟

در مریوان بودیم؛ من قبل از اصغر وصالی و دکتر چمران در پادگان مریوان بودم. آن‌موقع آقای مصطفوی فرمانده سپاه آنجا بودند. وضعیت مریوان هم آرام نبود و تقریبا دست گروه‌های چپ بود و اجازه نمی‌دادند کسی وارد شهر شود. ارتش به‌لحاظ شرایطی که داشت، دو روزی یک‌بار آذوقه به شهر می‌برد. من یک روز با ماشین‌های ارتش از اردوگاه‌هایی که خارج از شهر زده بودند، برای خروج مردم چند عکس گرفتم. من آن زمان خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی بودم. البته بنی‌صدر آن‌موقع خیلی دخالتی نداشت، سردبیر ما آقای علیرضا نوبری بود. دکتر چمران وقتی وارد منطقه شد، محل اقامتش پادگان بود. دوره مأموریت پاسداران سپاهی که تحت فرماندهی آقای مصطفوی بودند، تمام شده بود و باید نیروی جایگزین می‌آمد که گروه اصغر وصالی آمد. فرمانده گردان ۳ سپاه که باید چند تانک و نفربر را به پادگان مریوان می‌رساندند و یک روز عصر در گردوخاکی که تانک‌ها ایجاد کردند، اصغر وصالی وارد مریوان شد. نیروهای بالای تانک هم دستمال سرخی بر گردنشان بود و فهمیدیم نیروی جاگزین دستمال‌سرخ‌ها هستند و چون چمران هم مذاکره کرده بود و می‌خواست به تهران برگردد، من با چمران به کرمانشاه و تهران بازگشتم. چند روز بعد شنیدم چمران به پاوه رفته است و یک روز بعد غائله پاوه شروع شد. من با اصرار زیاد خواستم به منطقه بروم تا گزارش را از چمران بگیرم. با سختی زیادی به اقامتگاه دکتر چمران رفتم و دیدم اصغر وصالی هم آنجاست. وقتی گزارش را خواستم، دکتر چمران گفت با اصغر وصالی صحبت کن. ولی حقیقتش وقتی وارد پادگان شدم، اصغر وصالی برخورد خوبی نداشت و اکراه داشتم که باز بروم و با او صحبت نکردم. روز بعد گروه وصالی مأموریتی داشت برای شناسایی منطقه و به من پیشنهاد شد با آنها بروم و من نیز از خداخواسته همراه آنها رفتم. در آن سفر بود که اصغر وصالی را شناختم. ناگفته نماند که نیروهای او را بیشتر شناختم که چقدر پرتلاش، فداکار و صبورند. این سفر دو روز طول کشید و در برگشت هم به یک کمین خوردیم و همراه اصغر به پادگان آمدیم. در آنجا خانم چمران هم آمده بود و خیلی به‌لحاظ روحی برای من مؤثر بود. در آن مأموریت شناسایی شناختمان از هم بیشتر شد. یادم است یکی از بچه‌های خوب گروه شهید شده بود، آنجا بود که برای اولین‌بار با اصغر وصالی صحبت کردم و فردای آن روز با خانم چمران به تهران برگشتم. بعد از دو روز در ۱۸ شهریور با شهید شیرودی دوباره به بانه و سردشت رفتم و بعد از دو ماه کار دسته وصالی نیز تمام شده بود که به کرمانشاه رفتیم و مصادف شده بود با فوت آقای طالقانی و راه‌ها بسته بود و به ناچار با اتوبوس نیروهای وصالی برگشتم و این شروع آشنایی ما بود.

> **شروع جنگ و دوران جنگ بارها اصغر وصالی فرمانده گردان۳ سپاه شد. بارها او را خواستند که تو باعث انشقاق در سپاه نشو؛ یعنی هرکسی می‌خواهد وارد سپاه شود، درخواست عضویت در دستمال‌سرخ‌ها را دارد و این موضوع باعث جدایی‌انداختن در سپاه می‌شود. ولی اصغر قول داد من این کار را نمی‌کنم و دستمال قرمز را به گردنش نبست، چون باعث ایجاد جدایی بین بچه‌های سپاه می‌شد**

↙ از فعالیت‌های سیاسی قبل از انقلاب شهید وصالی بگویید.

اصغر وصالی قبل از انقلاب عضو سازمان مجاهدین خلق بود و مصطفی جوان‌خوشدل، مسئول سازمانی اصغر بود. او محکوم به اعدام بود و بعد از کشته‌شدن رضایی‌ها، حکمش به ۱۲ سال زندان کاهش پیدا کرد. وصالی به‌علت مخفی‌بودن و فعالیت‌های چریکی که در شهرهای مختلف انجام داده بود، محکوم به اعدام شد. وقتی دستگیر شد، تازه معلوم شد شش نفری که ساواک دنبال آنها می‌گشته، همه یک نفر هستند و اصغر وصالی با نام‌های مستعار فعالیت می‌کرد. اصغر در زندان با شرایط سازمان و تغییر ایدئولوژی آشنا و سریع جدا می‌شود. آن‌موقع سازمان مجاهدین هم برنمی‌تابید نیرویی مثل وصالی جدا شود و اصغر انتقادهای شدیدی به آنها می‌کرد تا سال ۵۶ که از زندان آزاد شد.

↙ داستان درگیری شهید وصالی و زدن رجوی صحت دارد؟

درگیری لفظی را بعد از انقلاب شاهد بودم، ولی آن موقعی که من با ایشان بودم، درگیری از نزدیک اتفاق نیفتاد؛ اما مسعود رجوی خیلی برای اصغر وصالی خط‌ونشان می‌کشید و درگیری لفظی به‌صورت پیام بود که مثلا می‌آمدند می‌گفتند مسعود این پیام را برایت دارد که اصغر هم جواب می‌داد و حتی خوب یادم هست هنوز سازمان مجاهدین ترورهای سال ۶۰ را شروع نکرده بود، ولی از طرف آنها دو بار خانه ما را دزد زد و کسی که دراین‌باره دستگیر شد، اعتراف کرد. اصغر وصالی تحت تعقیب منافقین بود.

↙ فعالیت‌های بعد از انقلاب اصغر وصالی چه بود؟

ایشان فرد شناخته‌شده‌ای بود و ازسوی کسانی که با ایشان آشنا بودند، دعوت به کار شد و با من درددل می‌کرد که کارهای اول انقلاب را چندان قبول نداشت؛ البته مسئول اطلاعات سپاه بود و در چند دستگیری هم بوده است. وصالی مدعی چریک‌بودن بود. تعریف می‌کرد یک‌بار خلخالی یک نفر را برای اعدام به ما سپرد که در میانه راه دیدم او قبل از انقلاب شکنجه‌گر من بوده است و می‌گفت همان موقع راهم را جدا کردم و کچویی کنارم بود که گفتم من دیگر این کار را نمی‌کنم. البته این رفتار به روحیه اصغر وصالی برمی‌گشت، او معتقد به انتقام‌گیری نبود. اصغر وصالی خیلی شکنجه شده بود و در زندان به «اصغرپررو» معروف بود، ساواکی‌ها که نمی‌توانستند او را تحمل کنند، برای رو کم‌کردن خیلی شکنجه‌اش می‌کردند، اصغر به خیلی از مسائل ریز هم توجه داشت. یادم هست اوایل آشنایی‌مان بود، درحال قدم‌زدن بودم، پاییز هم بود پایش را روی برگ‌ها نمی‌گذاشت، می‌گفت این برگ روزی سبز بوده است؛ روحیه جالبی داشت. بازماندگان دسته دستمال سرخ‌ها هستند و می‌توانید از آنها بابت روحیه اصغر وصالی بشنوید. جزء شیوه اصغر وصالی بود که هرروز باید کارهای از صبح تا شب را بررسی و نقد می‌کردند؛ مثلا در عملیات‌ها اصلا فرمانده‌ای نبود که بگوید باید با برنامه همگی برویم؛ هرکسی حاضر بود عاشقانه با اصغر وصالی می‌رفت، من خوب یادم هست اینها معروف به دستمال‌سرخ‌ها بودند.

↙ داستان این گروه چیست؟

شروع جنگ و دوران جنگ بارها اصغر وصالی فرمانده گردان۳ سپاه شد. بارها او را خواستند که تو باعث انشقاق در سپاه نشو؛ یعنی هرکسی می‌خواهد وارد سپاه شود، درخواست عضویت در دستمال‌سرخ‌ها را دارد و این موضوع باعث جدایی‌انداختن در سپاه می‌شود. ولی اصغر قول داد من این کار را نمی‌کنم و دستمال قرمز را به گردنش نبست، چون باعث ایجاد جدایی بین بچه‌های سپاه می‌شود؛ اینها موقعی که در مأموریت اولشان از سنندج به سمت مریوان می‌آیند، یک خانه پیشاهنگی قبل از انقلاب ساکن می‌شوند و می‌بینند در یک جعبه دستمال‌های قرمز است، عبدالله نوری‌پور پیشنهاد می‌کند اینها را به گردنمان ببینیم تا همدیگر را بشناسیم. چون خودشان را باید از مردم محلی جدا می‌کردند و گروه اصغر وصالی که ۳۰-۴۰ نفر بودند و در پاوه ۵۰ نفر بودند که از اینها اکثرشان شهید می‌شوند، به یاد دوستانی که آن دستمال قرمز را به گردنشان بسته بودند، اسم گروه را دستمال‌سرخ‌ها می‌گذارند و یک سمبل تعهد می‌شود اما اصغر وصالی خودش نمی‌بست که متهم به تک‌روی نشود.

↙ ازسوی چه کسی منصوب شده بود؟

ازسوی جواد منصوری که در زندان هم‌بند بودند، منصوب شده بود ولی با ابوشریف که فرمانده عملیات بود، همکاری می‌کرد. ما خاطرات خوبی با آقای ابوشریف داریم و شاهد بودم که با دکتر چمران بحث‌هایی داشت. من بعد از شهادت اصغر وصالی مدت کمی خبرنگاری را ادامه دادم ولی بعد به‌دلیل مشی روزنامه انقلاب اسلامی از آنجا جدا شدم. در آن زمان آقای ابوشریف خیلی بزرگواری می‌کرد؛ البته تنها نبودم بانوان دیگری هم بودند که در منطقه پرستار یا خبرنگار بودند و ابوشریف هروقت می‌خواست به منطقه برود، تماس می‌گرفت تا اگر می‌خواهیم برویم ما را همراه خودش ببرد. ابوشریف اسلام را در قالب ناسیونالیسیت برنمی‌تابید و در قالب انترناسیونالیسم و نگاه امتی شدیدی داشت و مجموعه‌ای را که می‌دید، محدود نبود. من یک‌بار شاهد بحث ایشان با دکتر چمران در مریوان بودم. یادم هست صحبت امام موسی‌صدر شد، بحث نهضت آزادی‌بخش فلسطین نیز بود که دکتر چمران برنتابید و بر سر امل و فتح هم گفت‌وگو کردند که شاهد بودم. دکتر چمران علاقه زیادی به اصغر وصالی داشت، گفت‌وگوهای دکتر چمران هم درباره وصالی موجود است.

ادامه در صفحه ۸

نگاه

تبعات خودکم‌بینی اجتماعی

علیرضا خامسیان

● یکی از معضلات سیاست‌گذاری و مدیران تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز در مواجهه با مسائل اجتماعی، این است که سطح تحلیل را به فرد تقلیل داده و سپس نسخه‌های تجویزی، تعمیم داده می‌شود؛ درحالی‌که پدیده اجتماعی مستقیما حاصل گسترش یک پدیده فردی نیست. ماهیت و خاصیت یک موضوع اجتماعی در این است که دیگر ریشه‌های به‌وجودآورنده در ذهن و روان تولید نمی‌شود، بلکه سازوکارهای بیرونی نیز دخیل شده‌اند؛ به بیان ساده‌تر، چرخه بازتولید آسیب با سرعتی فزاینده پیش می‌رود؛ فرد آسیب اجتماعی را پدید می‌آورد و آسیب اجتماعی افراد بیشتری را در مرداب خود می‌کشاند. وقتی درک عمومی یا گزاره‌های علمی ما را به این نتیجه می‌رساند که حس حقارت تبدیل به معضلی اجتماعی شده است، نباید جامعه‌ای را متصور شد که بخش زیادی از افراد آن حس حقارت دارند، بلکه باید دنبال علت‌هایی بود که حس حقارت را در سطح گسترده‌ای بازتولید می‌کنند؛ از نهاد خانواده گرفته تا نهاد سیاست و فرهنگ. برخلاف آنچه شاید تصور شود، نژادپرستی می‌تواند ریشه در حقارت اجتماعی داشته باشد. حضور عناصر تندرو مذهبی در خاورمیانه (داعش، طالبان و...)، مفاهیمی همچون شهرستانی، دهاتی، جوک‌های قومیتی و حتی تخاصم مردمان دو شهر در یک خطه جغرافیایی، حاکی از یک تشخص محدودشده است. مرزهای من و دیگری هرچقدر تنگ‌تر باشد، ترس از آسیب‌پذیری بیشتر است؛ یعنی اعتمادبه‌نفس و عزت‌نفس آن جامعه مخدوش شده است. هرچند بررسی ریشه‌های تاریخی لازم است، اما به خاطر محدودیت نوشتار حاضر از ورود به آن اجتناب می‌کنم. بار دیگر به سؤال اساسی خود بازمی‌گردیم؛ چرا جامعه ما دچار چنین حالتی شده است؟جامعه‌ای که خود را در نه در سطح داخلی و نه خارجی نقش‌آفرین نمی‌بیند یا دستاوردهای موجود را متعلق به خود نمی‌داند، دچار حس خودکم‌بینی می‌شود. دستگاه‌هایی که خود را پاسخ‌گو به مردم نمی‌دانند، جز تشدید این حس چیزی عاید مردم نمی‌کنند. پارادوکس ناتمام تحسین و تحذیر غرب، معضل را دوچندان کرده و مانع از بروز واقع‌بینی شده است. سبک زندگی از معماری تا تغذیه به سمت غرب سوق داده شده است، اما الگوسازی ذهنی مغایر عینیات است. روزگاری ساده‌زیستی در بین مردم ایران فضیلت بود، نداشتن‌ها با مناعت‌طبع صرف می‌شد؛ ساختن جامعه‌ای که بر مبنای شعار نه به شرق و غرب، امید دیرینه مردم برای دست‌یافتن به حس تشخص و یگانگی را بیدار کرده بود. آنها می‌خواستند از نو بسازند و پای همه سختی‌هایش از جنگ گرفته تا سازندگی بایستند. ساختارهای اداری ما باید به سمت شایسته‌سالاری و مشارکت همگانی سوق داده شود. تصمیم‌گیری‌ها باید به سمت مردم‌محوری برود تا مردم خودشان متولی امور شوند و تک‌تک اهالی در واحدهای محلی در همه امور دخیل شوند. تولیدکننده داخلی در مقابل هجوم واردات باید مصون باشد و تولید صنعتی در رقابت با بازار جهانی بالنده شود. آموزش و کارآفرینی می‌تواند در بازگرداندن اعتمادبه‌نفس به مولدان داخلی کمک کند. مبارزه با ایجاد انحصارهای رانتی و مافیایی از عمده‌ترین عوامل درهم‌شکننده تولید داخلی است. همه این عوامل در صورت فزونی می‌تواند حس خودکم‌بینی اجتماعی را در جامعه تشدید کند که مطمئنا تبعات ناگواری برای جامعه ما خواهد داشت.

ادامه از صفحه اول

مرمت و بهسازی شهری در محدوده راه‌آهن تهران

بنابراین باوجود تمامی مسائل و مشکلات پیش‌رو یک اتفاق مهم در دو منطقه ۱۷ و ۱۸ در پیش روست. این اتفاق مهم مؤید ارتقای ارزش سکونت مبتنی‌بر بهبود سازه در کنار امنیت اجتماعی در قالب بهبود شرایط محیطی و گسترش فضای باز است. ظرفیتی که تا پیش‌ازاین در بافت‌های فرسوده کمتر دیده شده است. مشابه این اقدام در مقیاسی خرد در پیاده راه امیرکبیر و فرهنگ‌سرای خاوران دیده شده اما در این وسعت آن‌هم با این حجم از نهادهای درگیر تصویری دیگر از بازآفرینی شهری است که می‌تواند به‌صورت الگویی برای کشور و حتی منطقه باشد. تجارب سازمان نوسازی در دو دهه گذشته در نوسازی بافت فرسوده این مهم را تکمیل کرده که نوسازی بافت فرسوده با درجاسازی پلاک‌ها متفاوت است! زمانی بافت نوساز می‌شود که ارزش سکونت در آن ارتقا پیدا کرده باشد و عوامل کاهش ارزش سکونت از آن حذف یا بهبود پیدا کند. محور نیلوفری بیش از آنکه فرصتی برای ایجاد فضای باز شهری و بستری برای فعالیت‌های تفریحی باشد، محرک توسعه برای نوسازی بافت فرسوده پیرامونی است؛ تحرکی که با وقوع آن محلات زیادی دستخوش نوسازی خواهد شد و چهره شهر در مناطق ذکرشده در یک تغییر فراگیر قرار خواهد گرفت. این مهم به‌عنوان بستری برای تسری این رویکرد که قطارهای شهری می‌توانند از ظرفیت قطارهای بین‌شهری بهره ببرند، تأثیر زیادی در توسعه مترو و حمل‌ونقل عمومی در محور جنوبی شهر دارد؛ امکانی که پیش‌ازاین نیازمند صرف هزینه و زمان زیادی بود. ازاین‌رو محور نیلوفری یک پروژه چندجانبه است که بزرگی آن کمتر از اتوبان سطح دوم صدر نخواهد بود.